

از: عاتقه نوری

رئیس بخش فهرست نگاری
کتابخانه ملی ایران

الضوابط المنطقيه

مقدمه

در گنجینه مخطوطات کتابخانه ملی ایران مجموعه ایست حاوی پنج رساله خطی بشماره پشت جلد ۱۷۵۹/ع. - رسائل موجود در مافی الدفتین این مجموعه بترتیب عبارتند از:

- ۱- الضوابط المنطقيه در منطق عبری (رساله مورد بحث)
- ۲- کبری در منطق بفارسی، از میرسید شریف جرجانی.
- ۳- صغری در منطق بفارسی، از میرسید شریف جرجانی.
- ۴- مختار در معانی و بیان عبری، از علائی بن محبی شیرازی.
- ۵- شرح کافیه (= شرح گپائی) در نحو بفارسی (البته شرح)، از میرسید شریف جرجانی.

بنابر حکایت برگه نسخه شناسی آن رسائل این مجموعه بمشخصات زیر است:
جلد: تیماج عنابی، دولائی، ترنج ونیم ترنج دار، کوبیده، حاشیه منگنه
اندازه ۱۲۰ × ۱۹۰ میلیمتر، کار قرن دهم ه. ق.

مشخصات خود مجموعه: خط نستعلیق، قرن دهم ه. ق.، عناوین بامرکب سرخ، بدون سرلوحه، سه رساله کبری و صغری و مختار رقم دار و بخط علائی - بن محبی الشریف شیرازی باتساریخ کتابت ۹۴۸ ه. ق.، کبری و مختار حاوی حواشی از کاتب - کاغد: فرنگی، فستقی، در بعضی از رسائل روی پاره ای از عبارات با مرکب قرمز خط کشی شده، اندازه نوشته ۶۰ × ۱۱۵ میلیمتر،

تعداد اوراق: ۱۶۳ برگ، تعداد سطور: هر صفحه ۲۵ سطر کامل.

ازین مشخصات کلی نسخه شناسی چون بگذریم و برساله مورد نظر خود یعنی الضوابط المنطقیه بپردازیم در نخست این رساله را فاقد نام نویسنده و تاریخ تحریر می یابیم. **كشف الظنون** حاجی خلیفه **والذریعه الی تصانیف الشیعه** آقا- شیخ آقابزرگ هر دو از بردن نام این رساله و بالتبع از نام نویسنده آن ساکتند و از مدارک موجود دیگر نیز نامی از نویسنده آن بدست نیامد، به پایان رساله هم کاتب نه نام خود را ذکر می کند نه تاریخ کتابت را ولی از قیاس شیوه کتابت این رساله باشیوه کتابت دور رساله دیگر یعنی رساله کبری و صغری که حاوی نام منتسخ می باشند چون شباهت بسیار (بلکه عینیت بین دو نوع کتابت است) بدست می آید که کاتب این رساله باید همان کاتب کبری یعنی علائی بن محبی شیرازی باشد و چون کاتب کبری آنرا در ۸۹۴۸ ه. ق. پرداخته است باز قرینه ای برای تاریخ کتابت «الضوابط المنطقیه» بدست می آید که بموجب آن انتساح این رساله به قرن دهم ه. ق. وابسته میشود.

از آنجا که علائی بن محبی حواشی عالمانه ای بر کبری نوشته و نیز خود رساله مختار را دانشمندان در فصاحت و بلاغت پرداخته است و باز در تحریر همه این نسخ بعکس کاتب های گذشته کار خود را بی غلط و تسامح پایان برده این گمان پیش می آید که شاید مصنف رساله «الضوابط» همان علائی بن محبی- شیرازی باشد خاصه آنکه مقایسه سبک نگارش «الضوابط» و «مختار» این گمان را تا حدی تأیید می کند یعنی نوع عبارت پردازی های دو کتاب و یکی- بودن تار و پود جمل آنها نویسنده هر دو رساله را یکی پیشنهاد می کند مضافاً آنکه حواشی کبری و مطالب مندرج در آنها و یکی بودن آن مطالب با مطالب در «الضوابط المنطقیه» باز این اماره را بدست می دهد که بایست مؤلف «الضوابط» همان محشی کبری یعنی علائی بن محبی باشد که مردی عالم و نیز متفنن در منطق بوده است.

باری رساله «الضوابط» اگر با این حدس از علانی باشد باید آنرا از آن رسائل منطقی دانست که بقرن دهم ه.ق. تحریر شده قریب که کارهای بزرگ منطقی از دوران ماقبل خود بیادگار داشته و منطقیان آن فقط بخلاصه گوئی مسائل و کارهای پیشینیان می پرداخته اند و ازین پردازش خود کتب درسی فراهم می کرده اند.

سبک نگارش این کتاب همان سبک عربی نویسان فارسی زبانست که کتب علمی خود را بانوعی از عبارات و جملات خاصی فراهم می آورده اند که فهم آن برای محشوران باین نوع نگارش آسان و نسبت بکسانی که جدا ازین آشنائی می باشند بسیار مشکل و تا حدی نارساست. این سبک تحریر که در نهایت ایجاز مباشر بیان دقیقترین و خردترین مطالب و مباحث است باید آنرا از مستحدثات عالمان و دانشوران اسلامی دانست که بر اثر ممارست زیاد در مطالب مورد بحث خود نوعی ورزیدگی و تبحر در تحریر پیدا کرده اند و با آن تبحر می توانند در قالبهای موجز معانی مفصل جای دهند و ازین روست که فهم کتب آنان برای ناآشنایان چنانکه گذشت مشکل و در اکثر موارد محتاج بدلیل و استاد راهنماست چه بی شك بدون دلیل درین مسیر سیر کردن در بیشتر موارد موجب مستور ماندن بسیاری از مطالب عمده و مهم کتاب میشود.

مطالب مندرج در «الضوابط» بگذوره مباحث منطق ارسطویی اسلامی شده است که گویا نویسنده آن فقط سر آن داشته تا رؤوس مطالب را بیورد بدون آنکه وارد بحث در جزئیات و استدلالات شود و بی شبهه او این کتاب را برای استادان و متبحرانی پرداخته که سالها رنج در مباحث منطقی کشیده اند و می توانند از اشارتی حدیث مفصل برخوردارند.

محشوران با منطق خوب می دانند که ابواب منطق جز مباحث الفاظ با يك تشقیق عقلی پنج بابست زیرا منطق یا بحث از **موصول تصویری** می کند و یا بحث از **موصول تصدیقی** اگر بحث از **موصول تصویری** کرد این بحث همان باب

معرف منطقیان است و اگر بحث از موصل تصدیقی کرد این بحث همان باب-
حجت اهل منطق می باشد این دو باب اصلی خود هر يك مقدمه ای دارند که مقدمه
باب موصل تصوری باب ایساغوجی (باب کلیات خمس) و مقدمه باب موصل-
تصدیقی باب قضایا می باشند و بدین نگرش ابواب منطق صوری چهار باب
زیر میشوند:

- ۱- باب مقدمه موصل تصوری (باب ایساغوجی یا کلیات خمس)
- ۲- باب موصل تصوری (باب معرف)
- ۳- باب مقدمه موصل تصدیقی (باب قضایا)
- ۴- باب موصل تصدیقی (باب حجت)

البته منطق باب پنجمی دارد که در آن بحث از ماده برهان می شود و بنام
صناعات خمس معروف است منطقیان همواره کتب خود را با اتمام این باب
پایان می برند. کتاب مورد بحث، بظاهر مثل آنست که فقط بر سر آن بوده تا
ابواب منطق صوری را بیاورد بدون آنکه وارد بحث در باب صناعات خمس
شود چه ما می بینیم عبارت « تم ضوابط المنطقیه » پایان آن بدانجاست که
شرط انتاج شکل اول قیاس پایان می رود یعنی رساله ختم میشود بسی آنکه
صحبتی از صناعات خمس کند البته بدین بیان یعنی منطق صوری بودن رساله نباید
ازین نکته غافل بود که در ابواب آن نیز نویسنده بسیاری از مطالب را فرو گذاشته و
ذکر ناکرده از جانب آن ها پهلو بدر کرده و این شاید بدان روست که بنای
او در این تألیف مختصر نویسی بوده است (و بی شك این مختصر نویسی فرو گذاری
های او را تا حدی معفو اهل نظر می کند).

آنچه در صفحات آینده از نظر خواهد گذشت آمدن عین رساله در نخستین
صفحات و توضیح بعضی از مطالب عمده و تعریفات پایه ای آن در تعلیقات
است و درین مورد نیز بیشتر بر اقوال بزرگان منطق اسلامی تکیه شده و
سعی برین رفته است تا عین عبارات یکایک آنها در محل خود آید و بدین ترتیب

برای علاقه‌مند هم نوعی قیاس بین آراء منطقیان اسلام پیش می‌آید و هم از سرگذشت هر اصطلاحی تا قرن دهم ه.ق. تا حدی فرو بسته گشائی می‌شود. آنچه در این سیر و سرگذشت جالب توجه است جعل اصطلاحات شیخ شهاب‌الدین سهروردی است در منطق حکمة الاشراف چه او در حالی که در منطق تلویحات برگام دیگران رفته و از جعل اصطلاحات و آوردن تعبیرات نو خودداری کرده است در حکمة الاشراف بجعل اصطلاحات و تعابیر نو پرداخته است که آن خود کاری است عظیم. این است آنچه که در مقدمه لازم بود گفته آید اینک شما و رساله. امید آنکه آن مورد پسند افتد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد الله على نواله و اصلى على محمد وآله. وبعد فهذه رسالة شبيهة بهية المسماة بضوابط المنطقية^١، لا يشذ عنها اصول القواعد ومشملة على غرر الفوائد و درر الفرائد.

اقول: العلم اما ان يصلح لو تلفظ به لان يجاب به^٢ اولاً، الثانى يسمى- التصور و الاول التصديق وهو اما ان يحتمل التصديق والتكذيب اولاً^٣، والاول القضية كقولنا «الانسان حيوان» و«الانسان فرس» والثانى اما ان يفيد الطلب افادة اولية كقولنا «افعل» وهو يسمى مع الاستعلاء امرأ ومع الخضوع دعاء ولامع واحد منهما التماساً اولاً يفيد و يسمى «التنبيه» كقولنا «فعلت» و «بعث منك» و «بازيد»^٤.

وكل لفظ اطلق على معنى لانه وضع له فدلالته تسمى المطابقة^٥ كقولنا الانسان اذا اردت به الحيوان الناطق وان اطلق عليه لانه وضع لمعنى هذا المعنى جزء منه يسمى دلالة التضمن كقولك ابن لبون اذا اردت ذاسنين من غير اعتبار الذكورة و ان اطلق عليه لانه وضع لمعنى يلزمه هذا المعنى فدلالته تسمى الالتزام كقولك ابن

النجدة اذا اردت به الخبز

ولفظ التصور اما ان لا يدل جزءه على جزء المعنى ويسمى المفرد كقولنا رجل او يدل ويسمى المركب^٦ كقولنا غلام زيد وهو اما ان له في تلك اللغة اكثر من معنى واحد ويسمى المشترك^٧ كقولنا العين اولا يكون ويسمى المتحد كقولنا الخبز والمعنى اما ان يكون له في تلك اللغة اكثر من لفظ واحد ويسمى الالفاظ المترادف كقولنا الحنطة او البر او لا يسمى المتحد ايضا كقولنا زيد لرجل لا اسم له سواء و الاول لفظ المتجدد المعنى وهذا معنى متحد اللفظ وقد يسمى المتحدات، المباینه وهو اما ان يصلح خبرا او مخبراً عنه ويسمى اسما كقولنا الرجل او خبراً فقط ويسمى «كلمة»^٨ كقولنا فعل اولا يصلح اصلا يسمى اداة كقولنا «من» و «فى». و التصور اما ان يمتنع بنفسه من الشركه يسمى الشخصى كقولنا زيد اولا يمتنع و يسمى كلى^٩ وهو اما ان يكون فى جميع موارد بالسويه ويسمى لفظ المتواطى كالانسان والفرس او فى بعض اقوى من بعض ويسمى لفظ المشكك كالاسود و الابيض وهو اما ان يقع على متحدين بالماهية و يسمى النوع الحقيقى كالانسان او مختلفين بالماهيه و يسمى الجنس كالحيوان و ما يقع على ماهيتين فصاعدا فهما نوعان اضافيان له و هو جنسهما كالجسم يقع على الحيوان والنبات و الجماد

و الجنس الذى لا جنس فوقه يسمى الجنس العالى^{١٠} و جنس الاجناس كالجوهر والنوع الذى لانوع تحته يسمى النوع الاخير ونوع الانواع كالانسان الذى على طرفيه مثلاه يسمى المتوسط، فالجنس المتوسط كالجسم والنوع المتوسط كالحيوان و يصلح جوابا لما هو تماماً نوع حقيقى كالانسان وان لم يكن تاما فان كان مشتركا سمي عرضا عاما كالمتنفس للانسان وان لم يكن مشتركا سمي خاصاً كالضاحك له والعرض يكون لازما كالتحيز للجسم ومفارقا كالحركة له والمفارق يكون سريع الزوال كالشباب و اللازم للشئ ما لا يمكن وجود الشئ دونه كالزوجية للاربعه

وقد يمكن وجوده بدون الملزوم كما في الاثنين والستة^{١١}
 والمتلازمان ما لا يمكن وجود احدهما دون الاخر كطلوع الشمس ووجود
 النهار و المتناقضان ما لا يجتمعان ولا يرتفعان كالوجود والعدم.
 وتقيض العام اخص من تقيض خاصه كالحيوان فهو اخص من الانسان^{١٢}.
 وتقيض الخاص اعم من تقيض عامه كالانسان فهو اعم من الحيوان.
 وتقيضا المتلازمين ملازمان كالاطلوع للشمس و الالوجود للنهار^{١٣} و
 و تقيضا المتناقضين متناقضان كاللاوجود واللامعدوم. والعام من وجه الخاص
 كالطويل واللاابيض^{١٤}.

والتعريف بالفصل يسمى حدا و بالخاصة رسما وكل واحد منهما مع
 الجنس الاقرب تام ولا معه ناقص^{١٥}.
 والقضية حملية وشرطية. فالحملية ما يشتمل على موضوع و محمول اى
 مخبر عنه و خبر و الرابطة ملفوظة او مرادة كقولنا زيد عالم است و الانسان
 حيوان^{١٦} فان كان الموضوع شخصاً سميت شخصية كقولنا زيد جالس وان كان
 الموضوع كليا فان لم يكن فيها ما يدل على الكمية ويسمى السور سميت مهمة
 كقولنا الانسان فى خسرو الاسميت مسورة كقولنا كل انسان حيوان وبعض الانسان
 رجل فالاولى كلية والثانية جزئية وهى موجه ان لم يدخل الرابطة سلب كما مرو
 سالبة ان دخل كقولنا «لاشى» من الانسان بفرس «و» ليس بعض الانسان كاتباً والاولى
 كلية والثانية جزئية وان كان الموضوع والمحمول وجوديين سميت القضية محصلة
 وان كانا عدميين سميت معدولة الطرفين ان كان احدهما عدميا معدولة الموضوع
 او المحمول والامثلة هذه: المحصلة: كل منقسم بالمتساويين زوج، معدولة
 الطرفين: كل ما ليس زوجا ليس منقسما بمتساويين، معدولة الموضوع: كل
 ما ليس منقسما بمتساويين فهو فرد، معدولة المحمول: كل فرد فهو ليس
 منقسما بمتساويين

والشرطية: متصلة ومنفصلة، فالمتصلة ما شتمل على اثبات قضية او سلبها و

يسمى التالى وعلى تقدير قضيه اخرى يسمى المقدم^{١٧} وموجبيتها باثبات اللزوم و سالبيتها برفع اللزوم وكليتها بدخول «كل» ايجاباً و«ليس البتة» سلباً و جزئيتها بدخول «قديكون» ايجاباً و«قدلا يكون» سلباً واهمالها بدخول «اذا» فقط والا-
 مثله هذه: **الموجبة المهملة**: اذا كان زيد قائماً فبكر قاعد، **المهملة السالبة**: ليس اذا كان جعفر جالساً فخالد قائماً؛ **الموجبة الكلية**: كلما كان الشمس طالعة فالنهار موجود، **الموجبة الجزئية**: قديكون اذا كانت الشمس طالعة فالقمر طالع، **السالبة الكلية**: ليس البتة اذا كان الشمس طالعة فالنهار موجود، **السالبة الجزئية**: قدلا يكون اذا كانت الشمس طالعة فالقمر طالع، **والمنفصلة**: ما يشتمل على اثبات التكاذب و رفعه بين قضيتين الوجود والعدم جميعاً ويسمى حقيقية او فى الوجود وحده ويسمى **مانعة الجمع** او فى العدم وحده يسمى **مانعة الخلو** و كليتها بدخول «كلما دائما اما واما» ايجاباً و«دائماً ليس اما واما» سلباً و جزئيتها بدخول «قديكون اما و اما» ايجاباً و«قدلا يكون اما و اما» سلباً و **الاهمال** بدخول «اما واما» فقط و الامثلة هذه: **الموجبة الكلية**: دائما اما ان يكون الجسم ساكناً واما ان يكون متحركاً، **الموجبة الجزئية**: قديكون اما ان يكون الجوهر ساكناً واما ان يكون متحركاً، **السالبة الكلية**: دائما ليس البتة اما ان يكون العقل متحركاً واما ان يكون العقل ساكناً، **السالبة الجزئية**: قدلا يكون اما ان يكون الجوهر متحركاً و اما ان يكون ساكناً.

مانعه الجمع: **الموجبة الكلية**: دائما اما ان يكون الجسم مسرعاً واما ان يكون ساكناً، **الموجبة الجزئية** قديكون اما ان يكون الجوهر مسرعاً واما ان-
 يكون ساكناً، **السالبة الكلية**: ليس البتة اما ان يكون العقل مسرعاً واما ان يكون ساكناً، **السالبة الجزئية**: قدلا يكون اما ان يكون الجوهر مسرعاً و اما ان يكون ساكناً.

مانعة الخلو: **الموجبة الكلية**: دائما اما ان يكون الجسم متحركاً و اما ان يكون متحيزاً، **الموجبة الجزئية** قديكون اما ان يكون الجوهر متحركاً واما

ان يكون ساكناً، السالبة الكلية: ليس البتة اما ان يكون العقل مسرعاً واما ان يكون متحيزاً» السالبة الجزئية: قد لا يكون اما ان يكون الجوهر مسرعاً واما ان يكون متحيزاً.

فالحقيقية: نتركب من الشيء و نقيضه كالحيوان و الملاحيوان .
مانعة الجمع من الشيء و نقيض الاعم كالحيوان و اللاجسم و **مانعة الخلو** من الشيء و نقيض الاخص منه كالحيوان و اللانسان:

القضايا الموجبة: الممكنة العامة: ومعناها ان ليس بمستحيل ولا بواجب كقولنا بالامكان العام: «كل انسان حيوان» و «كل انسان كاتب»^{١٨}

الممكنة الخاصة: ومعناها ان ليس بمستحيل ولا بواجب كقولنا كل انسان كاتب بالامكان الخاص. **المطلقة العامة:** ومعناها انه صادق في الخارج كقولنا بالاطلاق: «بعض الجسم ساكن». **الدائمة:** دائما كل انسان متحيزاً. **العرفية:** «كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتباً». **العرفية الخاصة:** و هي مركبة من موجه و سالبة كقولنا. كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتباً لادائماً. **اللا دائمة** فهي مركبة من موجه و سالبة كقولنا: كل حيوان متحرك لادائماً. **الضرورة المطلقة:** و معناها ان لا يمكن سلبه البتة كقولنا بالضرورة كل انسان حيوان.

المشروطة العامة: بالضرورة كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتباً. **المشروطة الخاصة:** و هي مركبة من موجه و سالبة كقولنا بالضرورة كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتباً لادائماً. **الوقتيه:** و هي ايضاً مركبة من موجه و سالبة كقولنا بالضرورة كل قمر منخسف وقت حيلولة الارض بينه و بين الشمس دائماً. **المنتشرة:** و هي ايضاً مركبة من موجه و سالبة كقولنا: بالضرورة كل حيوان متنفس في بعض الاوقات لادائماً.

اللا ضروريه: و هي ايضاً مركبة من موجه و سالبة كقولنا: بعض الانسان

کاتب لابل بالضرورة.

التناقض^{١٩}: اقتسام القضيتين بذاتيهما الصدق و الكذب اى كلما صدقت احديهما كذبت الاخرى و كلما كذبت احديهما صدقت الاخرى كقولنا «زيد كاتب الان، زيد ليس بكاتب الان» و لا يتحقق الاعتدال اتحاد الموضوع و المحمول و لا يكونان كليتين فقد يكذبان كقولنا «كل انسان رجل و لاشىء من الانسان برجل» و لا جزئيتين فقد يصدقان كقولنا «بعض الانسان رجل و ليس بعض الانسان رجل» و لا يكون كلتاهما دائمتين و لا ادائمتين و لا ضرورتين فاذا ذلك يكذبان.

العكس المستوي^{٢٠} و هو ان يجعل الموضوع محمولاً و المحمول موضوعاً و يصدق من الكلية الموجبة الجزئية و كذا من الجزئية : كقولنا: كل انسان حيوان، فبعض الحيوان انسان. السالبة الكلية سالبة كلية كقولنا: لاشىء من الانسان بفرس و لاشىء من الفرس بانسان. و لا يصدق من السالبة الجزئية شىء اصلاً اذ يصدق: بعض الحيوان ليس بانسان و لا يصدق بعض الانسان ليس بحيوان.

عكس النقيض^{٢١}: و هو ان يحكم على بعض محمول القضية بايجاب الموضوع ان كانت سالبة و سلبيه ان كانت موجبة و امثله: الموجبة الكلية: كل انسان حيوان، و لاشىء من اللاحويان بانسان، الموجبة الجزئية: بعض الحيوان انسان و ليس اللاحويان بانسان، السالبة الكلية: لاشىء من الانسان بفرس، فبعض - اللافرس انسان. السالبة الجزئية: ليس بعض الانسان رجل فبعض الالارجل انسان و شرط انعكاس السالبة بعكس النقيض كلية كانت او جزئية ان يكون موجهة باحدى هذه الجهات: العرفية الخاصة، المشروطة الخاصة، الوقتية اللا ضرورية الالادائمه القياس: ^{٢٢} تاليف قضيتين يلزم من صدقهما صدق اخرى تسمى النتيجة و تسميان بالمقدمتين و هو نوعان اقترانى و استثنائى. فالاقترانى لا يتم الالبتصويرين مفردين و التصويرين المكررتين و الاستثنائى لا يتم الالبتصويرين المكررتين و يسمى مسورات.

القياس له اشكال الاربعة اذ لا بد فيه من حد مكرر و يسمى بالالوسط و حد-

اصغر وحدا كبر.

فالاصغر ما يصير موضوع النتيجة و الاكبر ما يصير محمولها، القضية -
المشتملة على الاصغر يسمى بالصغرى والمشتملة على الاكبر بالكبرى. فالأوسط
ان كان محمول الصغرى موضوع الكبرى كان الشكل الاول وان كان محمولها
كان ثانياً وان كان موضوعهما كان ثالثاً وان كان موضوع الصغرى محمول-
الكبرى كان رابعاً و شرط انتاج الشكل الاول^{٢٦} موجبة الصغرى و كلية الكبرى.
تم ضوابط المنطقية بعون الله .



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی